

مبانی تفسیر - در «مکتب تفکیک» -

علامه محمد رضا مکی

السلام علی جعفر الصادق،

- امام العقل،

- معدن الحکمة،

- برهان المعرفة،

- سبیل الذین،

- و سبیل الیقین.

در باره پنج امری که یاد می شود، هیچ تردیدی نمی توان داشت:

- (۱) - کتابی مانند قرآن، به تفسیر نیازمند است.
- (۲) - قرآن خود به این نیاز توجه داشته، و راه رفع آن را نشان داده است.
- (۳) - آورنده قرآن نیز این نیاز را می دانسته، و راه رفع آن را بیان کرده است.
- (۴) - میان آورنده قرآن، و تفسیر کننده قرآن، لزوم سنخیت روحی و وراثت علمی، یک ضرورت عقلی و علمی است.
- (۵) - وجود آیات متشابه، در قرآن کریم.



در این مقدمه، می‌خواهم درباره هر یک از این پنج امر، توضیحی مختصر بیاورم.

امر اول

قرآن کریم، پیامبر اکرم «ص» را بعنوان تزکیه کننده نفوس و تعلیم دهنده کتاب و حکمت، معرفی کرده است. و روشن است که طرق تزکیه، و پیچ و خمهای آن، در قرآن کریم، به بیانی، بی نیاز از تبیین نیامده است؛ حتی نماز که عمود دین است، احکام و جزئیات آن (و احکام نماز آیات، نماز شب، نماز استسقا، نماز مسافر و نمازهای مهم مستحبی)، در قرآن بیان نگشته است.

نیز جزئیات حکمت اعتقادی و حکمت عملی، در قرآن ذکر نشده است؛ و در مثل، درباره سوره «توحید» گفته نشده است که «احد» در ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾، احد عددی است یا غیر عددی... و هزار مسئله از این قبیل. قرآن می‌فرماید: ﴿وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾، اما هرگز نفرموده است که طواف کعبه دارای هفت شوط (دور) است، و احکام مختلف آن، و شروع آن از کجاست؟

یا در آیه ۴۴، از «سوره نحل»، پیامبر «ص» را عهده دار بیان قرآن برای مردم معرفی کرده است. و روشن است که تنها خواندن آیات قرآن بر خلائق، تبیین آیات نیست، بخصوص که نفوس و استعدادها متفاوتند، و همه به یکسان حقایق و مرادات الهی را، به صرف خواندن، در نمی‌یابند؛ و اختلاف فهم و برداشت بناچار پیش می‌آید؛ پس ناگزیر باید

۱. همان فاجعه‌ای که در میان امت قبله، با دسیسه مسیحیت و بنی عباس، در ترک مراجعه به مفسران راستین قرآن، و اظهار نظرهای قیاسی و شخصی و متکلم تراشی و فرقه سازی (اشاعره، معتزله، ماتریدی، جریری و...)، پیش آمد، و در دینی که آمده بود تا بشریت را به «صراط مستقیم» دعوت کند و «امت واحده» بسازد، هفتاد و سه فرقه درست شد، و «ملل و نحل» پدید آمد.

توضیحی و تبیینی در مورد آیات نیازمند به توضیح و تبیین وجود داشته باشد، و معلّم تزکیه و کتاب و حکمت، رسالت خویش را بطور کامل ادا کند.

قابل تأمل است که قرآن کریم، اگر در همه جا - گفته بود، که ای پیامبر! ما تو را فرستادیم تا - فقط - آیات قرآن را بر مردم بخوانی، و به گوش آنان برسانی، باز عقل سالم، با توجه به مضامین مختلف و مرتبه دار آیات، حکم می کرد که نیاز به توضیح و بیان هست.



امر دوم

قرآن کریم، در ضمن مسائلی، راه رسیدن به بیان و تفسیر آیات خویش را نشان داده

است:

(۱) - آیه سؤال از اهل ذکر .

(۲) - آیه استنباط .

(۳) - آیه راسخون در علم .

(۴) - آیات تدبیر... زیرا تدبیر دو قسم دارد: الف - تدبیر روشمند. ب - تدبیردیمی

(فاقد روش). و یقین قرآن کریم به «تدبیر روشمند» دعوت کرده است. و این روش، باید از سوی آورنده قرآن و وارثان علم او به امت تعلیم داده شود، چنانکه - از جمله - علی «ع» در مواردی، به این روشمندی اشاره فرموده است، نیز در دعای چهل و دوم از صحیفه سجّادیه .

امر سوم

آورنده قرآن نیز - بطور قطع - به نیاز قرآن کریم به تفسیر توجه داشته، و مفسران راستین را معرفی کرده است:

(۱) - در حدیث غدیر، به روایت حافظ ابن جریر طبری (م: ۳۱۰ق)، با ۷۲ طریق

اسنادی و روایی، از طرق اهل سنت... در این حدیث - با این سند فوق متواتر، پیامبر اکرم «ص» می فرماید: «... وَلَنْ يُفَسِّرَ ذَلِكَ لَكُمْ، إِلَّا مَنْ أَنَا أَخَذُ بِيَدِهِ» - احدی برای شما

۱. رجوع شود به کتاب «الهیات الهی و الهیات بشری» (مدخل)، بخش «نهج البلاغه و مکتب تفکیک»، ص ۹۱

امت، این قرآن را تفسیر نخواهد (و نتواند) کرد، مگر این کس (علی)، که من اکنون دست او را در دست خود گرفته‌ام».

عالمان سند شناس، و حافظان احادیث، از اهل سنت می‌گویند: اگر ۱۰ تن راوی متفاوت، حدیثی را از پیامبر «ص» روایت کردند، آن حدیث، «متواتر» است، و ردّ برآن، ردّ بر پیامبر خداست. حافظ کبیر عراقی (صاحب کتاب پر ماده «طرحُ الثَّریب»)، در «الفیه الحدیث» خویش می‌گوید:

ومارواه عددٌ جمٌّ یجب
فمتواترٌ، و قومٌ حدّدوا
إحالة اجتماعهم علی الکذب
بعسرة، وهولادی أجود

می‌بینید که به نظر این سند شناس بزرگ، حدیث با ۱۰ راوی، متواتر می‌شود. وما می‌نگریم که حدیث غدیر، که پیامبر «ص» در آن فرموده است: جز علی احدی از عهده تفسیر قرآن بر نمی‌آید، به روایت حافظ طبری، دارای ۷۲ طریق (از طرق خود اهل سنت) است.

همچنین حدیث «أنا مدينة العلم»... و احادیث بسیار دیگر، که پیامبر اکرم «ص» مقامات علمی علی «ع» و ائمه طاهرین «ع» را یاد آورنده است،^۱ و از جمله در حدیث فوق متواتر «ثقلین» فرموده است: «لا تُعَلِّمُوهُمْ، فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ» - چیزی به آنان نیاموزید، که ایشان همه چیز را بهتر از شما می‌دانند.

این ذیل، در حدیث ثقلین، به ما می‌فهماند، که در تفسیر قرآن و بیان احکام، باید بر آنان پیشی نگیریم و دانش خود را معیار ندانیم. و این، امری واضح است.

امر چهارم

در کتابهای علمی که بشر تألیف کرده است و تألیف می‌کند، همواره بهترین شارحان، و مفسران، و مدرّسان این کتابها کسانی هستند که با دنیای مؤلفان و افکار و معلومات آنان، بیشتر و عمیق‌تر آشنایی داشته باشند، و از حوزه‌های تخصصی مؤلفان، آگاهی‌هایی کارشناسانه و لازم به دست آورده باشند...

۱. رجوع شود به کتاب بسیار مهم «فضائل الخمسة، من الصحاح الستة»، و کتاب «اصول کافی»، ابواب مختلف از «کتاب الحجّة».



جمعی از علمای بزرگ خراسان، در سده پیش، از جمله، شیخ استاد، متآله قرآنی، و واجد اسرار ربانی، حضرت شیخ مجتبی قزوینی خراسانی (م: ۱۳۴۶ ش)، خارج اصول را از محضر آیه الله، حاج میرزا محمد آقا زاده (م: ۱۳۵۶ ق) استفاده کرده اند. به یاد دارم که وجه امتیاز درس اصول ایشان را، که خارج «کفایة الاصول» پدر خود، مرحوم آخوند خراسانی (م: ۱۳۲۹ ق) را تدریس می فرموده است، در این می دانستند که مدرس، خود فرزند مؤلف بوده و بر مطالب و مبانی پدر (به دلیل تربیت در دامان پدر و انس با افکار و مبانی ایشان) از دیگران - و دوران و بیگانگان - تسلطی بیشتر داشته است.

و این اصلی است مسلم... و استثنای آن اندک؛ و تازه این در علوم بشری است که اکتساب آنها برای دیگران نیز ممکن است، و در حوزه «وَعَلَّمَنَا مِنْ لَدُنَّا عَلِمًا» نیست.

پس - به طریق اولی - در مورد حقایق قرآنی و مرادات الهی، پس از پیامبر اکرم «ص» کسی می تواند شارح و مبین و معلّم و مفسّر باشد، که سنخیتی با پیامبر «ص» داشته باشد، تا جایی که به نصّ آیه «مباهله»، نفس نبی خوانده شده باشد (ما یکی روحیم اندر دو بدن...)، و در تلقی حقایق وحی، استعدادی تالی تلو استعداد پیامبر اکرم «ص» داشته باشد، و در فراگیری «حقایق مرسله»، و «حکمت منزله»، از قابلیت پروردگی، در دامان پیامبر «ص»، برخوردار باشد. و این چنین قابلیتی جز در وارث علم پیامبر «ص» و باب مدینه علم او پیدا نخواهد شد، و سپس در افرادی معدود و معصوم «ع» که وارث اخلاق و اصول و اسرار و علوم محمدی بوده اند (بجز توارثهای تنیده ژنتیکی «لَحْمِكَ لَحْمِي...»)

امر پنجم

مطلب مهم دیگری که خوب به ما می فهماند، که تفسیر قرآن کریم، امری کاملاً تخصصی است؛ و این تخصص در دست معصوم «ع» است، وجود آیات متشابه است، در قرآن کریم.

متشابهات را نمی شود بر سر چارسوها گذاشت و حراج کرد، تا هر کس (با هر فکر، عقیده، مسلک، معلومات، نیت، هدف و...)، بیاید و از خود برای آن آیات، تفسیر پیشنهاد کند. آیات متشابه نشان می دهد که قرآن کریم، بطور قطع و یقین، به مفسرانی آگاه از بطون، نیاز دارد، که خطاب قرآنی متوجه آنان است (إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِّطَ بِهِ).





عالم زاهد و ربّانی، معارف شناس قرآنی، آیه الله، حاج شیخ حسنعلی مروارید صاحب کتاب «تنبیهاً حول المبدأ و المعاد»، از جمله، این مطلب را یادآور می شده اند.^۱

فرهنگ مناقب

یکی از مسائل مهم، در حوزه فرهنگ اسلامی، احادیث مناقب است. احادیث مناقب، فضایل سرایی و ستایشگری بی هدف نیست. این احادیث، برای این آمده است که امت بدانند، عالم به قرآن و عامل به قرآن کیست:

- عالم ترین امت کیست؟
- عادل ترین امت کیست؟
- داورترین امت کیست؟
- مهربانترین امت کیست؟
- پیش کسوت ترین امت کیست؟
- مساوات طلب ترین امت کیست؟
- عابدترین امت کیست؟
- پاک سرشت ترین امت کیست؟
- انسان دوست ترین امت کیست؟
- خداجوترین امت کیست؟
- و... و...

احادیث مناقب و فضایل، همه، برای الگویابی و سرمشق گرایی در علم و عمل است، تا جامعه انسانی، در راه رشد متعالی - که اصل حکمت حیات و علت بعثت پیامبران است - به والاترین الگوها، و بلندترین قلّه‌ها دست یابد، و پیروی کند، و به علم، عدالت، مساوات، مهربانی، عبادت، تعهد، بیندیشد، و خود را در آن راستاها به حرکت رشدآمیز درآورد، و هرچه می تواند - بوسیله تعالیم رشدآمیز و معالم رشدآموز - بکوشد و بکوشد (و سارعوا إلى مغفرة من ربكم)، و از کوشش باز نایستد ﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ - هر کسی آن (درود عاقبت کار که کشت).

۱. به نقل یکی از شاگردان فاضل ایشان، حجة الاسلام، شیخ محمد عبداللّهیان.

پس، بر انسان خردمند لازم است که در احادیث مناقب تأمل کند:

- چرا پیامبر اکرم «ص» درباره امام امیر المؤمنین علی «ع» فرموده است: «... أَسَمَّكُمْ بِالسُّوِيَةِ» (علی مساوات طلب ترین امت است) تا جامعه به طرف مساوات حرکت کند!

- چرا پیامبر اکرم «ص» فرموده است: «... أَعَدُّ لَكُمْ فِي الْقَضِيَةِ»، تا جامعه دستگاههای قضایی فاسد، و جیره خوار سرمایه داری و تکاثر را طرد کند!

- چرا فرموده است: «... أَوْلَكُمْ إِيمَانًا»، تا جامعه پیشکسوتان را جلو اندازد، و به تازه واردان مجهول الكنه، و مخفی الاهداف، با چشم تردید بنگرد. و چرا فرموده است: «أَنَا

مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا»، و به گفته حکیم ابو القاسم فردوسی:

منم شهر علم و علیتم درست درست این سخن گفت پیغمبر است

چرا تعبیر به «مدینه» (شهر) شده است، چون شهر، جامع همه نیازهای جامعه انسانی است. و «ل تعریف»، چه برای استغراق باشد یا برای جنس فرقی نمی کند. پس باید برای علم قرآنی محمدی، رجوع به باب مدینه علم محمدی کرد، و سپس اوصیاء او، که وارثان علم و عمل او بودند، یعنی: تجسمهای حکمت و تربیت او (وکلهم نور واحد).

اکنون می نگرید که با تعبیر «أَنْ» نفی تأییدی، که در حدیث چندین برابر متواتر، که حافظ طبری، از طرق خود اهل سنت نقل کرده، آمده است و طبری خود، در این باره، کتابی مستقل به نام «الولاية في طرق حدیث الغدير» نوشته است، راه رسیدن به تفسیر مطمئن و درست قرآن کریم، به دایره عصمت انحصار یافته است. و اینکه بزرگان - از جمله، علامه طباطبائی - اظهار تأسف می کنند از سیر تاریخی، که امت، علوم قرآنی را از ائمه طاهرین «ع» نگرفتند، برای همین است، یعنی: محروم شدن از حقایق تفسیری موجود در نزد اهل بیت «ع». حتی علامه طباطبائی می گویند: «قرآن خود منطقی ویژه، و طریق راهبردی خاص برای تفکر داشت» (و طریق التفكير الذي يندب اليه...)، و امت از فراگیری منطق قرآنی (به دلیل اینکه قدرتها مانع از رجوع به اهل بیت «ع» شدند) محروم گشتند.

و اگر مسلمانان منطق الهی قرآنی را فرا می گرفتند، چه نیازی به منطق مخدوش بشری یونانی داشتند (که امروز با منطق ریاضی مورد هجوم قرار گرفته است؟)، و از قدیم نیز





علمای اسلام - مانند ابو سعید سیرافی - بر آن نقدها نوشته اند؛ و در دنیای جدید، با اعمال قواعد آن، اطمینان چندانی در مسائل غامض علوم حاصل نمی شود.

باید فضیله شیعه، نسبت به احادیث اهل بیت «ع» توجه بیشتری داشته باشند. این یک مسؤلیت بزرگ است، و همان نعمتی است که در قیامت از آن بسختی سؤال خواهد شد (ثم لتسألن يومئذ عن النعم). ... هنگامی که کاشف حقایق، و معلم بصائر، حضرت امام محمد باقر «ع» می فرماید: «اگر شرق و غرب جهان را در نور دید، جز آنچه از نزد ما رسیده باشد، به هیچ علم صحیحی نمی رسید»، چگونه می توان از کنار این سخن - و بسیاری همانند آن - بسادگی گذشت؟ (من نمی دانم، آیا آقایان به این احادیث به چشم علمی نمی نگرند؟!). در حدیث شریف، تعبیر «علماً صحیحاً» آمده است، یعنی: بصورت «نکره»، که در این موارد، مفید نفی جنس است، یعنی: ذرة المثقالی علم صحیح، و بی خدشه، و بی اختلاف، و موصول به حقیقت، در جایی دیگر نخواهد بود، و نخواهید یافت!

و بسیار روشن است که مصداق اصلی و عمده «علم صحیح» ائمه طاهرین «ع»، علوم قرآنی و تفسیری ایشان است؛ به سخن دیگر: اگر اهل نظر و عالمان واجد صلاحیت، (نه هر رهگذری، و مبتدی، و خود عرضه کنی، و علیل الادراکی)، تأمل کنند، این حدیث - و امثال آن - علوم قرآنی و حقایق تفسیری را - بطریق اولی - شامل می شود. پس حق با شیخ الطایفه طوسی است که می فرماید:

«و قد روى عن النبي «ص»، رواية لا يدفعها أحد، إنه قال: «إني مخلف فيكم الثقلين، ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا: كتاب الله، وعترتي، أهل بيتي، وإنهما لن يفترا حتى يردا على الحوض». وهذا يدل على أنه موجود في كل عصر، لأنه لا يجوز أن يأمر بالتمسك بما لا نقدر على التمسك به؛ كما أن أهل البيت، ومن يجب اتباع قوله، حاصل في كل وقت. وإذا كان الموجود بيننا مجمعا على صحته، فنبغي أن نتشغل بتفسيره، و بيان معانيه، و نترك ما سواه.

واعلم أن الرواية ظاهرة في أخبار أصحابنا، بأن تفسير القرآن لا يجوز إلا بالآثر الصحيح

عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَعَنِ الْأئِمَّةِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - الَّذِينَ قَوْلُهُمْ حِجَّةٌ كَقَوْلِ النَّبِيِّ «ص»، وَأَنَّ الْقَوْلَ فِيهِ بِالرَّأْيِ لَا يَجُوزُ. وَرَوَى الْعَامَّةُ ذَلِكَ عَنِ النَّبِيِّ «ص» أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ وَأَصَابَ الْحَقَّ، فَقَدْ أَخْطَأَ»^۱.

- به تحقیق از پیامبر «ص» روایت کرده اند که فرمود: «من دو یادگار گرانبار در میان شما می گذارم، که تا وقتی که به آن دو تمسک جویند (و از آن دو - صد در صد - پیروی کنید)، هرگز گمراه نخواهید گشت. این دو، کتاب خدا و عترت (اهل بیت) من هستند، که تا دامنه قیامت از هم جدا نمی شوند (و هر کس از یکی از آن دو، بثنهایی پیروی کند - اگر چنین چیزی امکان داشته باشد - گمراه خواهد بود).

و این حدیث مسلم، براین دلالت دارد که در همه عصرها قرآن هست و محفوظ است، زیرا درست نیست که پیامبر ما را به تمسک و پیروی از چیزی که نباشد و نشود از آن پیروی کرد، امر کند. چنانکه اهل بیت (و احادیث اهل بیت)، و کسی که باید پیرو او بود در همه عصرها هست. و هنگامی که چیزی (قرآن - احادیث) در دست ما باشد که صحت پیروی از آن مورد اجماع است، سزاوار است که قرآن را بدانگونه (و با آن احادیث) تفسیر کنیم، و معانی آن را روشن سازیم.

و بدان که بنابر «حدیث ثقلین»، بحسب اخبار شیعه، روشن است که تفسیر قرآن جایز نیست، مگر بوسیله احادیث درست، از پیامبر «ص» و ائمه «ع»، یعنی: کسانی که قول آنان مانند قول خود پیامبر «ص» حجت است، و تفسیر به رأی (تفسیر مفسر به نظر خود) جایز نیست، و عالمان اهل سنت از پیامبر «ص» روایت کرده اند که فرمود: «هر کس قرآن را به نظر خود تفسیر کند، اگرچه درست هم باشد، حتماً خطا کرده است».

و نظر عالمان «مکتب تفکیک»، همان نظر شیخ الطایفه شیعه (و دیگر بزرگان از پیروان خاص اهل بیت «ع») است.

و می نگریم که علامه طباطبائی نیز، در کتاب «شیعه در اسلام»، برای شناخت اسلام و حقایق اسلامی، (از جمله تفسیر قرآن)، دو منبع معرفی می کنند:

- قرآن کریم.

۱. «تفسیر تبیان»، ج ۱، ص ۴.



- حدیث شریف .

پس تکلیف درباره تفسیر قرآن کریم بخوبی روشن است . اکنون اگر قرآن کریم ، جزء اسلام است ، پس راه شناخت آن ، تأمل و تدبّر در خود آیات کریمه است ، و رجوع به سنت و حدیث ، نه راه دیگری از قبیل فلسفه یونانی بیگانه با اسلام و عرفان هندی و گنوسی... در اینجا به سه نکته بسیار مهم باید توجه کرد :

(۱) - قرآن کریم درباره اطلاعات و دانش انسان می گوید : «وما أوتیتُم مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» ، یعنی : ای بشر ، سواد چندانی نداری ، خیال برت ندارد .

و واضح است که «علم قلیل» ، مستلزم «جهل کثیر» است ، وگرنه تعبیر «علم قلیل» ، فاقد محصل است (توجه شود!) ؛ و آیا می توان با علمی قلیل - که مستلزم «جهل کثیر» است - به سراغ وحی الهی و «قول ثقیل» رفت؟! ، و حقایق معارفی ، رازهای سلوکی ، تعالیم احکامی ، و بطون اسراری آن را فهمید؟

(۲) - در زیارت معصومین «ع» می خوانیم : «وَتَلَوْتَ الْكِتَابَ حَقًّا تِلَاوَةً ← شما کتاب خدا را - چنانکه شایسته و بایسته است - تلاوت می کنید» . و فقط اشاره می کنم که ، عقل حکم می کند که حق تفسیر (تفسیر درست و کامل و مطمئن) ، از آن کسانی باشد ، که حق تلاوت از آن آنان است (فتأمل حق التأمل!!) . پس به حکم عقل غیر مشوب ، کسانی که به حق تلاوت نرسیده اند ، به حق تفسیر (و تفسیر حق و کامل) نیز نمی رسند و نخواهند رسید .

(۳) - در «اصول کافی» (ج ۲) ، از امام صادق «ع» درباره «أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا» روایت شده است که : «این همان روحی است که خداوند بر پیامبر «ص» نازل فرمود ، و اکنون با ماست»... و آیا ، حق تفسیر قرآن ، از آن حاملان «روحی الهی» است ، که با تعبیر «و کذلک...» ، در شمار «انزال قرآن» قرار گرفته است ، یا با دیگران و رهگذران علم و تاریخ!!؟

دو مطلب دیگر را نیز یادآوری می کنم :

مطلب اول :

در تفاسیر قرآن کریم مطالبی آمده است ، و مفسران بزرگوار به ذکر آنها پرداخته اند ، که



باید گفت از مقوله تفسیر نیست، بلکه جزو مقدمات و مقارنات تفسیر است، از قبیل بحثها و تحقیقهای لغوی، رموز بلاغی، صنایع لفظی، استعارات و کنایات، امثال و حکایات، قصص پیشینیان، شأن نزول آیات، قرآت، ترتیب سور... و هرچه از این گونه‌ها باشد. این مطالب را باید از منابع و مآخذ ویژه هر یک بدست آورد، حتی به قول لغوی و اشعار عرب نیز رجوع کرد. نام اینگونه مطالب را باید «مبادی تفسیر» گذاشت. توضیح مجاز اسنادی نیز از اینگونه مطالب است.

اکنون به مناسبت سخن در این باره، نکته‌ای مهم را ذکر می‌کنم. روزی یکی از ناقدان «مکتب تفکیک»، به اینجانب می‌گفت، شما که تأویل را نمی‌پذیرید، درباره امثال آیات ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾ و ﴿يَذُوقُ الْعَذَابَ فِي الْآخِرَةِ﴾ چه می‌گویید؟ در اینگونه آیات ناگزیر هستید تأویل کنید! و - مثلاً - بگویید، «وجاء أمر ربك»...؟ به ایشان عرض کردم، این سخن از شما بعید است! این آن تأویل اصطلاحی مردود نیست، بلکه مجاز اسنادی، و امری دستوری و نحوی است، و جای بحث آن در علم نحو است، و از مقوله «وحذف ما يعلم جائز» است، این یک «فرم» زبانی و «دستور زبانی» است، آنچه مورد انکار شدید عقل و شرع و علم است، تأویلهای فلسفی و عرفانی است، از قبیل فرمایش جناب شیخ محیی الدین ابن عربی، در فصّ هارونی، از کتاب «فصوص الحکم»، که می‌فرماید، هنگامی که حضرت موسی «ع» با جمعی از بنی اسرائیل از میقات چهل روزه برگشت و دید گروهی از بنی اسرائیل گوساله پرست شدند، به جناب هارون «ع» پرخاش کرد که چرا نگذاشته‌ای بقیه بنی اسرائیل گوساله پرست شوند؟ که گوساله هم خداست. می‌فرماید:

«وَكَانَ عَتَبَ مُوسَى أَخَاهُ هَارُونَ، لِمَا وَقَعَ الْأَمْرُ فِي انْكَارِهِ، وَ عَدَمِ اتِّسَاعِهِ، فَإِنَّ الْعَارِفَ مَنْ يَرَى الْحَقَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ، بَلْ عَيْنَ كُلِّ شَيْءٍ». (و این سخن، در ضمن، می‌رساند که جناب محیی الدین مرتبه خود را - در مراحل تأله - بالاتر از وصی حضرت موسی (وزیراً من اهلی) می‌دانسته است!!!)؛ و اینگونه تأویل، ضدّ کلّ توحید انبیائی و قرآنی است. و مایه تعجب بسیار است که در آیه بعد چنین آمده است: ﴿وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ

۱. و باید گفت: «باصطلاح فاقدان»، زیرا ما تاکنون نقدی بر مبانی «تفکیک» (در عرضه اینجانب)، که براسستی نقد باشد، و با معیارهای نقد - به ویژه از نظر صلاحیت ناقد - انطباق داشته باشد... ندیده‌ایم.





رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا... ﴿﴾ ← چون گوساله بر زمین افتاد و دیدند عجب گمراه شده بودند گفتند: اگر پروردگار به ما رحم نکند و ما را نیامرزد، بحتم و یقین، زیانکار خواهیم بود. اکنون ملاحظه می کنید که چگونه فرمایش محیی الدین در تضاد ذاتی با حقیقت ربانی و توحید قرآنی است... و ساده لوحان گمان می کنند، توحید ناب است ﴿إِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ﴾، ولكن تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿﴾.

و عارف بزرگ شیراز، که دچار خیالات وهمانی و «خواطر شیطانی» نبوده است، با صراحت و قاطعیت، توی دهن چنین تاویل‌هایی سخیف می زند، و گوساله سامری را جادو می داند و می گوید:

سحر با معجزه پهلو نزنند، دل خوش دار
سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد!

مطلب دوم

در عرصه تمدن و فرهنگ اسلامی، تألیفات علمای مسلمین، در فنون مختلف، جزء ارزشهای تمدنی مسلمین، و سبب انتقال علم و دانش و فرهنگ و ادبیات و اخلاق و هنر و مبانی تمدن، به غرب (اروپا و امریکا) بوده است،^۱ و باید همواره مورد احترام همه جهانیان باشد.

از جمله کتب یاد شده، تألیفات تفسیری علمای اسلام است، در حجمی بالا، که فهرست آنها و معرفی هر یک به چندین مجلد می رسد.^۲ و این میراثی است که مسلمانان، در مقابل تمدنهای دینی و غیر دینی، به آن افتخار می کنند؛ و کمی و کجا کتاب دیگری در عالم، به این اندازه محتوی داشته، و مورد اهتمام قرار گرفته، و استعدادهای مردم دانا و فرهیخته را صرف خود کرده است؟ و تا این اندازه، درباره تفسیر و محتوای آن (و انواع دیگر علوم قرآنی) کتاب نوشته شده است، تا جایی که حروف و حرکات آن شمرده شود و ثبت گردد.

۱. رجوع شود به کتاب «دانش مسلمین»، و کتابنامه آخر آن.

۲. و عالمان فاضل - از سنی و شیعه - در این باره کتابهایی ارزشمند نوشته اند، از جمله - در حوزه قم - پژوهشی فاضل، حجة الاسلام، سید محمد علی ایازی، مؤلف کتاب پراچ «المفسرون، حیاتهم و منهجهم».

یکی از فاضلان اهل سنت مطالبی نوشته و با این نام: «الاسلامُ هُوَ القرآنُ وحده» منتشر کرده است، یعنی: «اسلام، قرآن است و بس». این طرز فکر و این سخن، درست نیست، و مخالف خود قرآن و نصوص قرآنی، و مباین با سنت قطعی و متواتر نبوی است، و به گونه ای، ردّ بر قرآن و سنت است، اگرچه نویسنده محترم هرگز چنین قصدی نداشته است. این نویسنده، تحت تأثیر سخن خلیفه دوم - و چه بسا برای تأیید آن سخن - چنین مقاله ای نوشته است. در کتاب «صحیح بخاری»، آمده است که پیامبر اکرم «ص»، نزدیک رحلت خویش فرمود: «کاغذی و قلمی بیاورید، تا چیزی برای شما مسلمانان بنویسم که پس از من گمراه نشوید...». در این هنگام یکی از اصحاب که در آن جمع حاضر بود، گفت: ... حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ... قرآن برای ما بس است (و نیازی به نوشته ای از سوی پیامبر نداریم). بنابراین نقل خود حافظان حدیث از اهل سنت، و همچنین مورخان سنی، این فرد از اصحاب که این شعار را در داد، جناب خلیفه دوم بود. و چنانکه واضح است، این شعار شعاری سیاسی است، به منظور حذف دهها و دهها حدیث مسلم نبوی (از جمله حدیث فوق متواتر غدیر، و حدیث فوق متواتر ثقلین...)، که در آنها تکلیف امت درباره جانشینی و وصایت و امامت معین شده است. این شعار گفته شده است تا زمینه ای باشد، برای دور زدن واقعه غدیر، و برپا کردن جریان سقیفه...

ما در اینجا همه سخن خلیفه را نقل نکردیم... و در این برهه از تاریخ اسلام، با کمال ادب و احترام، از جناب خلیفه دوم می پرسیم:

- اگر «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»، شعاری درست بود و جواب می داد، پس این سخن خود ایشان: «اللَّهُمَّ لَا تُبْقِنِي لِمَعْضِلَةٍ لَيْسَ لَهَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ» خدا یا! امر مرگ بده اگر مسئله مشکلی پیش آید، و فرزند ابوطالب در کنار من نباشد»، چیست؟... در وقتی که زنی فرزندی شش ماهه زاید، و خلیفه خواست او را سنگسار کند، و علی «ع» - با استدلال به

۱. «الغدیر»، ج ۶، ص ۹۳ و ۹۴ و ۱۱۳ و ۱۲۰ و... به نقل از سنن الکبری - مختصر جامع العلم - ریاض النضرة - ذخائر العقبی - تفسیر فخر رازی - اربعین فخر رازی - تفسیر نیشابوری - کفایه حافظ گنجی شافعی - مناقب ابو بکر خوارزمی - تذکره سبط ابن جوزی - تفسیر دُرّ المنثور جلال الدین سیوطی - کنز العمال - و... که همه از مهمترین کتب عالمان و محدثان و مفسران و مورخان اهل سنت است.



آیات قرآن - ثابت کرد که نباید سنگسار شود .

اگر «حسبنا کتاب الله» درست بود و جواب می داد، این سخن معروف، در تاریخ اسلام

و خلافت: «لولا علی لهلك عمر» اگر علی نبود، عمر نابود شده بود، چیست؟!

- اگر «حسبنا کتاب الله» درست بود و جواب می داد، پس این سخن ایشان: «لا ابقانی

الله بأرض لست فيها يا أبا الحسن» خداوند مرا در جایی که، تو ای ابو الحسن نیستی! مرگ دهد، چیست؟

- اگر «حسبنا کتاب الله» درست بود و جواب می داد، پس سخن جناب خلیفه: «اللهم

لا تنزل بی شديدة، الا و أبو حسن إلى جنبي» خداوندا، هرگاه، علی در کنار من نباشد، مشکلی برای من پیش نیاور!، چیست؟

- اگر «حسبنا کتاب الله» درست بود و جواب می داد، پس این سخن خلیفه: «يا أيها

الناس ارددوا الجهالات إلى السنة» ای مسلمانان! برای هر چه نمی دانید به احادیث پیامبر رجوع کنید، چیست و برای چیست؟

- اگر «حسبنا کتاب الله» درست بود و جواب می داد، پس این سخن جناب خلیفه:

«عجزت النساء، أن تلدن مثل علی بن أبي طالب، لولا علی لهلك عمر» مادر دهر مثل علی نزیاده است... چیست؟... و این سخن را خلیفه هنگامی گفت، که دستور داده بود که زنی حامله را حد بزنند، و حضرت علی «ع» فرمود: چون حامله است نمی شود حد بر او جاری کرد.

- اگر «حسبنا کتاب الله» درست بود و جواب می داد، این سخن جناب خلیفه: «أعوذ

بالله من معضلة لا علی بها» پناه به خدا، اگر مسئله مشکلی پیش آید و علی نباشد، چیست؟... و این سخن را ایشان به هنگامی گفت، که مردی سخنانی گفت، که پاسخ آنها در قرآن کریم بود، ولی خلیفه متوجه نشد، و فرستاد نزد علی «ع»، و علی «ع» آمد و

۱. «الغدیر»، ج ۶، ص ۱۰۳.

۲. «الغدیر»، ج ۶، ص ۱۰۴، به نقل از مآخذ معتبر اهل سنت.

۳. «الغدیر» ج ۶، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

۴. «الغدیر»، ج ۶، ص ۱۱۰.

۵. «الغدیر»، ج ۶، ص ۱۰۶.



پاسخهای قرآنی سخنان آن مرد را بیان فرمود.

- اگر «حسبنا کتابُ الله» درست بود و جواب می داد، پس این سخن خلیفه: «یا ابنَ اَبی طالب! فما زلتَ کاشفَ کلِّ شُبُهَةٍ، و مَوْضِحَ کلِّ حَکْمٍ» یا علی! تو همیشه شبهات را بر طرف می کنی، و احکام خدا را توضیح می دهی چیست؟... و این سخن را خلیفه هنگامی گفت، که زنی بچه ای عجیب الخلقه زاییده بود، و جناب ایشان ندانست حکم آن چیست؟

در سخن جناب خلیفه، در جمله «و مَوْضِحَ کلِّ حَکْمٍ»، دقت شود، که ایشان (صاحب آن شعار...) خود در اینجا می گوید: یا علی! همیشه این تویی که احکام قرآنی را بیان می کنی و توضیح می دهی!

- اگر «حسبنا کتابُ الله» درست بود و جواب می داد، چرا جناب خلیفه، در سخنرانی خود، در جایبه (محلّی برای تجمع، در مدینه)، این اشخاص: اَبی بن کعب، معاذ بن جَبَل، و زید بن ثابت را معرفی کرد که مردم بروند و درباره دین و احکام دین از آنان سؤال کنند؟ آیا این سخنرانی به این معنی نیست که کسانی لازم هستند تا کتاب خدا را بیان کنند؟ و در این صورت، چرا به وصی پیامبر «ص» و وارث علم او رجوع نشود؟!

علامه امینی، در اینجا می فرماید: «فرق است میان کسی که مردم را برای فهمیدن قرآن به این شخص و آن شخص رجوع می دهد، و کسی که می گوید: «... سلُونی عن کتابِ الله، فوالله ما من آیه الا و انا اعلم: ابلیل نزلت أم بنهار؟ فی سهل أم فی جبَل» درباره قرآن از من بپرسید، به خدا قسم، در قرآن هیچ آیه ای نیست که من ندانم کی نازل شده است: شب یا روز؟ کجا نازل شده است: در صحرا یا در کوه».

- اگر «حسبنا کتابُ الله» درست بود و جواب می داد، پس چگونه جناب خلیفه می گوید: «ما ادری، ما اصنعُ بالمجوس، ولیسوا اهل کتاب» نمی دانم بازردشتیان چه باید کرد، چون اهل کتاب آسمانی نیستند!

و در اینجا، عبد الرحمن بن عوف به ایشان می گوید: سَمَعْتُ رَسولَ الله «ص» یقول: «سُئِلوا بِهِمْ سُنَّةَ اهلِ الکتاب» از پیامبر «ص» شنیدم که می فرمود: «زردشتیان اهل کتابند، مانند اهل کتاب با آنان رفتار کنید». و خلیفه پذیرفت - این حدیث که در مدارک معتبر اهل





سنت آمده است،^۱ و می بینیم که خلیفه، حکم مهمی را نمی داند، و خود نمی تواند از قرآن استنباط کند، بناچار به حدیثی عمل می کند که عبد الرحمن بن عوف نقل کرده است. و مایه تعجب است که خلیفه از نقل حدیث نبوی جلوگیری می کرد، چرا؟ و برای چه؟ با اینکه خود، به حاملان سنت (و در رأس همه امام علی بن ابیطالب «ع») اینگونه نیازمند بود؟!

علامه امینی می گوید:

«آیا خلیفه نمی دانست که ظاهر آیات قرآن، امت را از سنت (احادیث پیامبر «ص») بی نیاز نمی کند؟ ... و نیاز مسلمین به سنت کمتر از نیاز به قرآن نیست؟ و قرآن - چنانکه ابو بکر اوزاعی^۲ و مکحول شامی^۳ گفته اند - : «أَحْوَجُ إِلَى السُّنَّةِ مِنْ السُّنَّةِ إِلَى الْكِتَابِ».^۴ - و اگر «حسبنا کتاب الله» درست بود و جواب می داد، چرا خلیفه سوم نیز گفته است: «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُثْمَانُ»^۵ اگر علی نبود عثمان هلاک شده بود! ... و این سخن را خلیفه سوم هنگامی گفت که مردی نزد ایشان آمد، و از مسئله ای درباره عذاب عالم برزخ پرسید، و خلیفه نتوانست پاسخ دهد و از قرآن استنباط کند؛ پس نزد علی «ع» فرستاد، و ایشان آمدند و پاسخ دادند.

پس آنچه برخی از مفسران اهل سنت (مانند ابن کثیر دمشقی) گفته اند که آیات قرآن، یکدیگر را تفسیر می کنند، سخنی غیر علمی و کلی گویی و باطل است. آیا از میان ۶۲۳۶ آیه، در قرآن کریم، ۱۰۰ آیه می توان نشان داد، که با ۱۰۰ آیه دیگر تفسیر بشود، و در تفسیر آن آیات نیازی به رجوع به سنت نبوی و تعالیم وارثان علوم قرآنی نیفتد. در این باره، حق به جانب عالمان بزرگی از اهل سنت است، مانند ابو بکر اوزاعی و مکحول شامی، که از «الغدیر» نقل کردیم.

۱. از قبیل «صحیح بخاری» - «مسند احمد حنبل» - «متوطاً مالک» - «صحیح ترمذی» - «الاموال ابو عبید» - «سنن دارمی» - «سنن ابو داود» - «الرساله» شافعی - «احکام القرآن» ابو بکر جصاص - «سنن بیهقی» - «مصابیح بغوی» و... (الغدیر، ج ۶، ص ۲۸۱).

۲ و ۳. دو تن از بزرگان فقها و محدثان قدیم اهل سنت.

۴. «الغدیر»، ج ۶، ص ۲۹۶.

۵. همان، ج ۸، ص ۲۱۴.

در تاریخ صدر اسلام، و دوران خلفای راشدین، و رجوع آنان و دیگر مسلمانان فاضل به علی «ع»، در مسائل مختلف تفسیری، فقهی، اعتقادی، قضایی... مواردی چندان فراوان هست که جمع آوری و تدوین آنها به چندین و چند مجلد کتاب بر می آید. کتاب عظیم و شریف «الغدیر»، متکفل ذکر نمونه های بسیاری از آن موارد شده است، بر پایه نقل استنادی، از معتبرترین و اصلی ترین کتابهای عالمان، و محدثان، و مورخان، و مفسران برادران اهل سنت، رجوع شود به «الغدیر»، جلد های ۶ و ۷ و ۸ و ۹.

توضیحی مؤکد

باید دانست که تأکید امثال شیخ الطایفه طوسی، و عالمان مکتب تفکیک، بر ضرورت رجوع به سنت و حدیث، در تفسیر کتاب الهی (قرآن کریم)، هرگز مستلزم هیچ گونه عدولی از ظواهر آیات و ترک حجیت ظواهر نیست و نخواهد بود، پس کمتر شباهتی با نظریه علمای اخباری در این مورد ندارد.

تفسیر «مصباح الهدی»

آنچه درباره «مبانی تفسیر»، در «مکتب تفکیک» بر خامه آمد، و نگارش یافت، در فرصتی اندک بود، و با بیانی اختصاری (و گاه فقط: اشاری). باید - دستکم - مجلدی کامل در این باره نگارش یابد، چنانکه مکتب تفکیک، در عرضه خویش به تألیف ۵۰ جلد کتاب تحقیقی و تحلیلی دیگر نیازمند است. و امید است بزودی کتاب «مکتب تفکیک»، پاسخ به نقدها، در آینده ای نزدیک منتشر شود. هدف «مکتب تفکیک»، اعلام و اثبات استقلال و بی نیازی معارف قرآنی، و تعالیم محمدی، و معالم اوصیائی، از هر مکتب و مذهب و فلسفه دیگری است، از قدیم و جدید، و از شرق و غرب. کسانی که (در مراتب مختلف، و حتی در سطوحی بسیار مبتدیانه، و پرت از مقولات معارف شناختی و اعتقادی) نقدی - به گمان خویش - بر «مکتب تفکیک» می نویسند... باید توجه داشته باشند، که در سر راه دفاع از استقلال مبانی قرآنی و اوصیائی سنگ می اندازند، و به استعمار مسیحی که همواره می خواسته است، «قرآن کریم» را تحت الشعاع قرار دهد - ناخواسته - کمک می کنند، و زبان مستشرقین و مورتحین و کسانی امثال فیلسوف تحلیلی و ریاضیدان





انگلیسی، برترا ندراسل (م: ۱۹۷۰) را، در این طعن که قرآن معارفی از خود ندارد، و هرچه مسلمین دارند از تمدنهای پیش گرفته شده است،^۱ هرچه بیشتر می‌گشایند.

و اما تفسیر «مصباح الهدی»... اثر تقریری آیه الله، میرزا جواد آقا تهرانی... خوانندگان فاضل، در این تفسیر، با یک نمونه از تفسیرهای تفکیکی و مستقل روبرو هستند. مؤلف بزرگوار، بعنوان یک چهره شاخص تفکیکی (پس از شیخ المتألهین القرآنین، حضرت شیخ مجتبی قزوینی خراسانی) تفسیر خویش را بر اساس اهداف قرآنی تقریر کرده است، یعنی تزکیه و تعلیم، نه اصطلاح پرانی و مفهوم سرایی... از این جهت خواننده با زلال وحی سیراب می‌شود، و در آفاق «مرسلات» به پرواز در می‌آید. این نوشتار، بنا بر خواسته دوستان فاضل - در حوزه علمیه قم - به قلم آمد، تا مقدمه ای بر تفسیر «مصباح الهدی» باشد. و مناسب همان بود، که در همین مقوله (مبانی تفسیر) تحریر یابد.

آیه الله، میرزا جواد آقا تهرانی، یکی از عالمان سختکوش، در نشر و تعلیم اصول معارفی و مبانی تحلیلی - در جهت نشان دادن جدایی کامل حقایق قرآنی و اوصیایی، از مفاهیم فلسفی و عرفانی - بودند، که پس از استاد خویش، حضرت میرزای اصفهانی (مؤسس بزرگ اساس معارف استقلالی قرآنی، و پی‌نهنده شناخته‌های اوصیائی، و دعوتگر به توحید حق محمدی)، بوجهی مستمر و شایسته و متعهدانه و مسئولیت پذیرانه، به کار سترگ خویش دست یازیدند، و در این عرصه، فاضلانی چند تربیت کردند، و کتابهایی ارجمند، و آگاهی بخش به رشته تألیف درآوردند. ایشان در کتاب بسیار سودمند و تحلیلی خویش، «میزان المطالب»، برای جداسازی افکار و اوهام زمینی^۲ از حقایق آسمانی، میزانی استوار به دست دادند، و در کتاب «عارف و صوفی چه می‌گویند»، به نقد علمی عرفان و تصوف پرداختند، و مهارت خود را در این مباحث نشان دادند.

نیز هنگامی که هنوز حوزه علمیه قم، به خطر افکار مارکسیستی و ماتریالیستی توجهی فعال نکرده بود، میرزا جواد آقا تهرانی، کتاب «فلسفه بشری و اسلامی» را تألیف کردند، و در حوزه مشهد مقدس، به تدریس آن، در جمعی پانصد نفری از طلاب پرداختند، و طلاب

۱. «تاریخ فلسفه غرب»، ج ۲، فصل «فرهنگ و فلسفه اسلامی».

۲. به تعبیر خواجه نصیر الدین طوسی، در آغاز «شرح اشارات»، رجوع کنید.

را در برابر هجوم و تهاجم آن نظرهای مردود و گفته‌های باطل تجهیز کردند.

امام خمینی (ره)، در سخنی معروف می‌گویند: «کسانی که فلسفه بخوانند بطوری که منحرف نشوند، کم‌اند». فلسفه، خود را علم به حقایق معرفی می‌کند، یعنی: علم شناخت و اهتدا... پس چگونه در قضاوت مردی در حدّ امام خمینی (از نظر اطلاع از فلسفه و اعتناء به آن)، چیزی جز انحراف از خواندن آن حاصل نمی‌شود، مگر برای کمی از اشخاص (سه تا پنج در صد). این سخن ایشان را در اینجا از این جهت آوردم، تا به برنامه ریزان محترم حوزه‌های علمیه هشدار می‌توان دهنده بدهم، که برای تعلیم و تعلّم فلسفه (که حتی در یونان باستان برای آن شروطی گذاشته‌اند، و خواجه طوسی، نیز شش شرط مهم، در آغاز شرح اشارات یاد می‌کند)، فکری نکنند... تا همین‌گونه، هر طلبه در حوزه به درس فلسفه نرود، و هر کسی و با هر ویژگی، مدرّس فلسفه نشود. مدرّسان فلسفه - اگر صلاحیت تدریس فلسفه داشته باشند - متأسفانه، انتقال دهنده فلسفه‌اند، نه انتقاد کننده آن. و فلسفه بیش از هر چیز به نقد نیاز دارد، که «لا تعبد فی العقلیات». و شیخ استاد، در نقد فلسفی فلسفه (نه تنها نقد اعتقادی)، نظیری نداشت. امید است باذن خدای متعال تقریرات درسی ایشان، در نقد «اصول یازدهگانه ملا صدرا» هرچه زودتر تنقیح شود و انتشار یابد. این رساله در خور آن است که به زبان‌هایی چند - از جمله زبان رایج انگلیسی - ترجمه شود و در خارج انتشار یابد، تا فیلسوفان و متفکران غربی بدانند، تفکر استقلالی یعنی چه؟ و نقد فلسفی یعنی کدام؟

چون این مقدمه، اندکی بدرازا کشید، از ذکر تفصیل بیشتر (در این مقوله فوق العاده، و مربوط به انحراف و عدم انحراف، در حوزه‌ها...) همین اندازه - خیرخواهانه و مسئولیت شناسانه - پیشنهاد می‌کنم، که کتاب بسیار ذهن پرور و پر محتوی و معرفت آموز «میزان المطالب»، در حوزه‌ها درسی شود، و علاقمندان به خواندن فلسفه و اطلاع از مفاهیم و اصطلاحات فلسفی، این کتاب را - قبلاً - بخوانند، و در سال‌های خواندن لمعتین تا مکاسب در برنامه قرار گیرد. اگر آقایان برنامه ریزان بزرگوار حوزه‌ها، کتاب را بدقت بخوانند می‌بینند که خواندن آن و تدریس آن، آگاهی‌هایی در جهت استقلال ذهن و رشد فکر شناختی به

۱. «الهیات الهی و الهیات بشری» (نظرها)، ص ۱۴۰ - ۱۴۱.



طلاب می دهد، که بسیار بسیار مفید، بلکه به نظر امثال امام خمینی، یا نظر آیه الله العظمی بروجردی (که نهی می کردند از ذهن آمیزی به اصطلاحات یونانی و هندی و...)، این کار وظیفه ای حتمی است.

در تفسیر «مصباح الهدی»، ما با مفسری قرآنی روبرویم که بدون آنکه ما را در لایرنت افکار و اوهام قرون و اعصار گم کند، به «هذا بیان للناس» می رساند، و به «نور» و «بصائر» و «بینات» و «برهان ربانی» هدایت می کند، نه برهان ناقص بشری و یونانی (که شیخ اعظم انصاری می فرماید: توجه به آن مفاهیم، در اعتقادات و معارف، موجب هلاکت دایم و عذاب ابدی است)، یعنی بعد روح از نوامیس، و دور افتادن قلب از حقایق منزله الهی. مزایای تزکیه ای و تعلیمی تفسیر «مصباح الهدی»، در مقدمه شناختمندانانه حجة الاسلام، محمد عبد الیهیان - از شاگردان آیه الله آقای میرزا، ذکر شده است، مراجعه شود.

در اینجا، و در این مقدمه، سخن را به پایان می برم، و مطالبی دیگر را - که باید عرضه شود - برای مقاله «حکمت قرآنی و فلسفه یونانی» (که برای یادنامه میرزای تهرانی - به اذن خدا - نوشته خواهد شد) وا می گذاریم...

و السلام علی من ینخدم الحق لذات الحق،
و یسعی لنشر التوحید القرآنی و العدل المطلق

قم - محرم ۱۴۳۱ ق

دیماه ۱۳۸۸ ش

